

جیکی ها

کورس نیک پیام

09132701957

نویسنده: کورش نیک پیام

جیکی ها

09132701957

اشخاص بازی:

جیکی پری

جیکی شیپیش

رویا

صحنه حیاط خانه ای است که در وسط آن حوض آبی قرار دارد. سمت چپ حوض در انتها سکویی است که بالای آن لانه ی گنجشک ها بنا شده. سمت راست این حوض باغچه ای قرار دارد که جیکی شیپیش در آن غلت می خورد و بازی می کند. روی لبه ی حوض هم جیکی پری نشسته و در حالی که پاهایش را داخل آب فرو برده و به اصطلاح حمام می کند شعری را با خود زمزمه می کند.

جیکی پری: تاب تاب عباسی خدا منو نندازی...

جیکی شیپیش: باز چشت به آب خورد طبع شمرت گل کرد؟

جیکی پری: تو نمیخواهی حموم کنی؟

جیکی شیپیش: حالا وقت زیاده.

جیکی پری: خود دانی. ولی بعدا بهانه در نیاری که تا خواستم حموم کنم با چوب و سنگ افتاد دنبالم ها!

جیکی شیپیش: نیفتاد؟...نه نیفتاد؟...سه ماه پیش رو یادت نمیداد اومده بودم لب حوض، همچی با آجر زد تو سرم...

جیکی پری: شیپیش!

جیکی شیپیش: خیلی خب بابا..با سنگ زد تو سرم...

جیکی پری: شیپیش!

جیکی شیپیش: با چوب زد...

جیکی پری: شیپیش!

جیکی شیپیش: با دمپایی...

جیکی پری: شیپیش!

جیکی شیپیش: خیلی خب بابا با یه تیکه پاکن زد تو سرم که تا یه هفته یکی رو دو تا می دیدم.

جیکی پری: خبه حالا تو هم شلوغش کردی. بهت نخورد هیچ چیزیت هم نشد.

جیکی شیپیش: دِ خب اگه خورده بود که می شد.

جیکی پری: بلند شو بلند شو یه چیکه آب و نون بخور، نصف شبی نیفتی رو دستمون از گشنگی.

جیکی شیپیش: انقد تو این حیاط یه روز خوش نداشتم که دلم نمیداد با غذا خوردن وقتم رو تلف کنم.

جیکی پری: چقدر هم حالا تو هم از وقتت استفاده ی مفیدی میکنی.

جیکی شیپیش: حالا تو که داری حموم می کنی مثلاً چه گلی به سرت می زنی؟... آخه حموم کردن هم شد کار؟

جیکی پری: (به حالت قهر از حوض بیرون می آید به سمت تکه های نان خشک می رود) بلند شم، بلند شم که با تو یکی همیشه جر و بحث کرد.

(درسکوت به نان خوردن می پردازد.)

جیکی شیپیش: چی شد حالا بهت برخورد؟... حالا یعنی چی؟... قهری؟... (جوابی نمی دهد.) میگویم... از عجایبه... تو این حیاط نون خشک ریخته ها...

جیکی پری: (به حالت قهر) تو زندگیش یه حرف حسابی زد.

جیکی شیپیش: من همیشه حرفم رو حسابم. به قول شاعر سرم تو کتابه.

جیکی پری: بیا نونت رو بخور تا با لنگه دمپایی نیومده سراغت.

جیکی شیپیش: هه! اگه هم بیاد اولین دمپایی می خوره تو سر تو. میگی نه... نیگا کن.

(یک لنگه دمپایی از بیرون پرتاب می شود. مستقیماً به جیکی شیپیش می خورد. رویا با چند دمپایی وارد می شود. یکی دیگر را به سوی جیکی پری پرتاب می کند. جیکی شیپیش شروع به داد و قال می کند.)

جیکی شیپیش: آی وای... کمک... مردم... من رو کشت... به دادم برسید... آی ننه... کمک...

جیکی پری: (در حال فرار) حالا وقت این حرف ها نیست. بهتره فرار کنی.

(دمپایی دیگری پرتاب می شود، در حین فرار به پشت جیکی شیپیش می خورد.)

رویا: جونمی جون، زدمشون، زدمشون، زدمشون زدمشون...

صدای مادر: باز چه کار کردی رویا؟

رویا: گنجشک ها رو زدم مامان جون.

صدای مادر: کار خوبی نکردی دخترم.

رویا: آخه بازم اومده بودن تو حیاط.

صدای مادر: تو نباید حیوونا رو اذیت کنی.

رویا: (اخم می کند). آه. (زبانش را در می آورد) زدمشون زدمشون... زدمشون زدمشون. (خارج می شود)

(گنجشک ها از سویی دیگر وارد می شوند. به بالای سکو روی لانه شان می روند.)

جیکی شیپیش: آی آی آی، وای وای وای، دیدی چطور من رو کشت... آی مردم وای خدا... آی...

جیکی پری: (بی توجه به او) دیگه اینجا موندن فایده نداره.

جیکی شیپیش: کارمون شده همه ش کتک خوردن... دیدی چطور زد تو سرم؟...

جیکی پری: اما کجا می تونیم بریم سر زمستونی؟... تازه ما برای ساختن این خونه خیلی زحمت کشیدیم.

جیکی شیپیش: دیگه بهم نگی چرا بدنت بو میده ها! دیدی که نداشت حموم کنم... آی... وای... ننه جیکی کجایی ببینی گل
پسرت رو کشتن... آی... وای...

جیکی پری: ولی اگه اینطوری پیش بره آخرش هر دو تایمون ناقص میشیم.

جیکی شیپیش: دِ خب به من رسیدگی کن دیگه... بابا یه پمادی یه مرهمی یه نوازشی... آی سرم وای پام آی چشمم وای
گوشم...

جیکی پری: حالا غذا رو چکار کنیم تو این سرما.

جیکی شیپیش: (انگار تازه متوجه شده) وای غذا!!!!

جیکی پری: آه! آروم.

جیکی شیپیش: من گرسنمه.

جیکی پری: گرسنه... راس میگی... منم گرسنمه. نداشت یه لقمه نون خشک از گلوم بره پایین ها. ولی کی جرات می کنه بره
پایین واسه غذا؟

جیکی شیپیش: میگم جیکی پری جون...

جیکی پری: بعله!

جیکی شیپیش: گل پری جون...

جیکی پری: بعله!

جیکی شیپیش: قربون اون تک طلایت برم...

جیکی پری: بعله!

جیکی شیپیش: قربون اون...

جیکی پری: بازم می خوام خرم کنی؟

جیکی شیپیش: ای بابا کی گفته؟

جیکی پری: برو سر اصل مطلب.

جیکی شیپیش: من میگم بیا خاله بازی کنیم. من میشم جوجه، تو هم بشو مادر. تو میری پایین و برا بچه غذا میاری.

جیکی پری: کور خوندی.

جیکی شیپیش: آه! بازم داری جر میزنی. همیشه تا میایم بازی رو شروع کنیم شروع می کنه به جر زدن. حیف که من پر و بالم درد میکنه و گرنه خودم می شدم بابا، تو هم می شدی جوجه.

جیکی پری: ببین جیکی شیپیش! بیخودی زور نزن. من بازی نمیکنم.

جیکی شیپیش: فداکاری چی؟ این یکی رو که دیگه می تونی. دونه آوردن از اون پایین یه جور فداکاریه.

جیکی پری: نه جونم یه جور حماقته.

جیکی شیپیش: خود دانی. (خود را به خواب می زند). من که سیرم.

جیکی پری: حالا می بینیم. (می خوابد)

جیکی شیپیش: تازه اگه هم گرسنه شم شیپیش های تن خودم رو می خورم.

(لحظه ای بعد صدای قار و قور بلند می شود. هر دو آرام آرام بلند می شوند.)

جیکی شیپیش: از توئه؟

جیکی پری: نه خیرم از توئه.

جیکی شیپیش: (گوشش را نزدیک شکم جیکی پری می برد). از خود خودته.

جیکی پری: گفتم که صدای شکم توئه.

(در این حین رویا با چوبی بلند آرام آرام وارد حیاط شده با چوب گنجشک ها را می زند. سپس لانه ی آنها را خراب کرده، آن را می اندازد.)

رویا: جونمی جون... زدمشون زدمشون... زدمشون زدمشون...

صدای مادر: رویا! چه کار کردی؟

رویا: خونه خرابشون کردم.

صدای مادر: کیا رو؟

رویا: گنجشک ها رو...

صدای مادر: از دست تو!

رویا: (ذوق می کند) هه هه هه (با خوشحالی از صحنه خارج می شود).

(گنجشک ها از سوئی دیگر وارد می شوند)

جیکی شیپیش: آی وای...خدا...کمک...

جیکی پری: دیگه خونمون رو هم از دست داریم.

جیکی شیپیش: بدون خونه، با شیکم گرسنه، با تن علیل چه کار باید بکنیم.. آی ... وای...

جیکی پری: آه ! ساکت شو بینم...بذار فکر کنم...

جیکی شیپیش: آی... وای...مردم...آی ننه...ننه جیکی کجایی که به دادم برسی.

جیکی پری: (انگار که کشفی کرده) ننه جیکی!!!! ما باید بریم پیش ننه جیکی.

جیکی شیپیش: پیش ننه جیکی!!! می دونی تا پیش اون چقد راهه؟

جیکی پری: ولی فکر کنم ننه جیکی تنها کسیه که می تونه کمکمون کنه تا این بچه رو سر جاش بشونیم.

جیکی شیپیش: من که حالشو ندارم.

جیکی پری: چاره ای نیست باید این راه رو بریم.

جیکی شیپیش: خودت برو بهش که رسیدی بگو ما دو نفریم.

جیکی پری: تنبلی نکن شیپیش بلند شو.(پرواز می کند) بیا. (از صحنه خارج می شود).

جیکی شیپیش: تو که می دونی من نمی تونم پرواز کنم...دِ خب حداقل دست من رو بگیر... آی...وای...(وقتی می بیند به او توجهی نمی شود خودش آرام آرام بلند شده، پر میزند) صبر کن منم بیام. (به دنبال جیکی پری روان می شود. نور صحنه کم کم خاموش می شود).

(صحنه ی بعد- نور می آید- همان جا- جیکی شیپیش و جیکی پری با چوبی در دست)

جیکی پری: چقد قشنگه!

جیکی شیپیش: این همه راه برا این یه تیکه چوب !!!

جیکی پری: انقد غر زن.

جیکی شیپیش: خب راست میگم دیگه. دِ حداقل اگه جای اون چوب یه چماق کتِ کلفت بهمون داده بود که خیلی بهتر بود...اونوقت همچی باهاش می زدیم تو سر اون دختره ی فضول که از کمر نصف شه.

جیکی پری: این همه چماق این دور و بر ریخته برو بردار... (با تمسخر) زورت نمی رسه حتی بلندشون کنی.

جیکی شیپیش: تو هم حتما باید کِنِیم کنی؟؟

جیکی پری: این یه چوب معمولی نیست. جادوئه.

جیکی شیپیش: فکر کنم مجبورم باور کنم.

جیکی پری: ما دیگه نباید از اون بترسیم.

جیکی شیپیش: اگه اثر کنه.

جیکی پری: اثر می کنه من مطمئنم اثر می کنه.

جیکی شیپیش: ولی حالا خودمونیم ها... اگه این چوب (چوب را از جیکی پری می گیرد...) همونطوری که ننه جیکی می گفت عمل کنه همچی که اومد اونو تبدیل به سوسکش می کنم. اونوقت خودم درسته قورتش میدم.

جیکی پری: نه، این کار درستی نیست.

جیکی شیپیش: دیگه چرا؟ ها راست میگی سوسک زیاد خوشمزه نیست. باید اون رو به یه کرم خاکی تبدیل کرد اونوقت یه کم خاک برداشت و ریخت تو چشاش بعد باید اون رو با نوکت بگیری و ببری بالای بالای آسمون بعد ولش کنی پایین بعد با پاهات بیفتی رو کمرش بعد یه چند ساعتی با یه دمپایی کتکش بزنی اونقد که خسته شی بعد...

جیکی پری: اه! بسه دیگه... ننه جیکی گفت این چوب فقط وقتی عمل می کنه که ما قصد داشته باشیم اون رو متوجه اشتباهاتش بکنیم نه از اون انتقام بگیریم.

جیکی شیپیش: تو باز هم از خودت نظریه خارج کردی؟

جیکی پری: باور کن راست میگم.

جیکی شیپیش: خیلی خب باشه. (با تمسخر) اون رو می بندیم به درخت و با همین چوب کلی می زنیم به صورتش. اونقد که ذوق کنیم و دلمون خنک شه.

جیکی پری: من میگم ما باید اونو تبدیل به یه گنجشک کنیم. مثل خودمون. اونوقت می تونیم بهش نشون بدیم که یه گنجشک چقد... (در حین صحبت های جیکی پری، رویا با یک دمپایی در دست وارد می شود. جیکی شیپیش ابلهانه می خندد و او را نشان می دهد. جیکی پری صحبتش را قطع می کند.)

جیکی شیپیش: هه هه! هه! اومدش... بیا بیا که منتظرت بودیم.

(رویا بهت زده می ایستد. جیکی شیپیش دور او چند قدم می زند رویا دمپایش را بالا می برد. جیکی شیپیش هیچ عکس العملی نشان نمی دهد.)

جیکی شیپیش: هه! فکر کرده هنوزم ازش می ترسیم. نه دیگه از این خبرا نیست.

(رویا از اینکه چرا گنجشک ها فرار نمی کنند از تعجب خشکش زده.)

جیکی شیپیش: هه! حالا سوسکت می کنم... (چوبش را به رویا زده و ورد میخواند) هجی مجی لا ترجی... تو رو تبدیل به یه سوسک می کنم. (هیچ اتفاقی نمی افتد، دوباره ورد می خواند و با چوب به رویا می زند باز هیچ اتفاقی نمی افتد. این بار با ترس ورد می خواند هیچ خبری نمیشود. رویا خنده ای ناگهانی کرده جیکی شیپیش را هل می دهد.)

جیکی شیپیش: اثر نمی کنه... اثر نمی کنه...

جیکی پری: امکان نداره...

جیکی شیپیش: تو رو تبدیل به یه کرم می کنم. (هیچ اتفاقی نمی افتد.)

(جیکی پری چوب را از جیکی شیپیش میگیرد. رویا همچنان می خندد. چوب را به رویا می زند و ورد می خواند.)

جیکی پری: تو رو به یه گنجشک تبدیل می کنم.

(سر و صدای عجیبی در صحنه طنین انداز می شود. نور روشن و خاموش می شود. همه تعادلشان را از دست می دهند. لحظاتی بعد که صحنه به حالت طبیعی خود بر می گردد رویا تبدیل به گنجشکی شده است. جیکی ها با تعجب نگاهش می کنند. چشمان خود را می مالند. او را ورنده می کنند. با ترس او را لمس می کنند. نور کم می رود.)

(نور می آید. رویا در گوشه ای کز کرده، دیگر گنجشک ها آزادانه در حال بازی در حیاط و شعر خواندن هستند. کسی به رویا که حالا تبدیل به گنجشکی شده محل نمی گذارد.)

رویا: هیچ می دونید اگه بچه ها من رو با این وضع ببینن چی میگن. برام دست میگیرن و شعر می خونن.

جیکی شیپیش: محلش نذار.

رویا: بهم میگن رویا گنجشکه کله ش کوچیکه، رویا گنجشکه کله ش کوچیکه... از همه هم بیشتر این مریم دماغ سوخته که کلی سر کلاس مسخره ش می کنم برام می خونه. خب حق هم داره. بهونه ی خوبی اومده دستش... نه... آخه کی دیده یه دختر بشه گنجشک...؟ هان... آهای با شماهام...

جیکی شیپیش: محلش نذار.

جیکی پری: تاب تاب عباسی خدا منو نندازی...

رویا: دیگه مامانم هم تو خونه راهم نمیده. الانه همچی که از پنجره خواستم برم تو در رو بست. خب حق هم داره فکر می کنه من یه گنجشکم نه دختر اون. منم با کله خوردم به شیشه...نیگا کنید جاش هم مونده...آهای با شماهام...

جیکی شیپیش: چه صفایی میده نون خشک با طعم شیپیش اون هم لب حوض...آدم دلش می خواد بخونه...آها ها ها ها ها (می زند زیر آواز)

جیکی پری: بس کن سرم رو بردی...

رویا: حالا موندم اگه گرسنه شدم باید چیکار کنم. من من که مثل شما نمی تونم نون خشک و کرم و سوسک بخورم من عادت دارم چلوکباب و قورمه سبزی بخورم...شما که من رو به این روز در آوردید لابد فکر غذام رو هم کردید دیگه...نه...آهای...با شماهام...نه... (کسی به او محل نمیگذارد. جیکی ها بی توجه به او در حال پریدن و بازی کردن هستند)

جیکی پری: آخی... نگاش کن داره گریه می کنه ...

جیکی شیپیش: (با تمسخر) دلم سوخت

جیکی پری: چه اشکی هم می ریزه .

جیکی شیپیش: نری طرفش ها !

جیکی پری: بریم باهش حرف بزنیم .

جیکی شیپیش: مگه یادت رفته چطور از دیوار آویزونمون میکرد .

جیکی پری: کی این کارو میکرد ؟

جیکی شیپیش: بالاخره که اذیتمون می کرد.

جیکی پری: حالا گناه داره ببین طفلی چشماش اشکیه.

جیکی شیپیش: هنوز جای دمپایی هاش درد می کنه.

جیکی پری: به خاطر من ...

جیکی شیپیش: خودت رو لوس نکن ...

جیکی پری: ایش ... تو چقد سنگدلی ... (جوابش را نمی دهد) ...برم... (آرام آرام به سوی رویا میرود .) سلام !

رویا: (با بغض) سلام !

جیکی پری: حالت خوبه؟

رویا: سرده .

جیکی پری: خوب آره دیگه زمستون شده.

رویا: شما یه دست لباس ندارید بدید به من بهم قرض بدید بعدا بهتون پس میدم .

جیکی پری: گنجشکا که لباس نمی پوشن لباس ما همین پرامونه .

رویا: خوب حداقل ببریم داخل خونتون کنار بخاری یا شومینه تا گرم شم .

جیکی پری: مثل اینکه یادت رفته زدی خونمون را خراب کردی .

رویا: من ؟؟؟؟

جیکی شپش : آره تو .

رویا: خب خب خب ببخشید

جیکی شپش: همین ؟؟؟؟ زدی خونه خرابمون کردی بعد میگی ببخشید .

رویا: خیلی خوب بهتون قول میدم اگه مثل اول برم گردونید براتون یه خونه ی قشنگ درست کنم .

جیکی پری: برت گردونیم .

رویا : آره قول میدم .

جیکی پری: ولی ما که نمی تونیم برت گردونیم.

رویا: با اون چوب.

جیکی پری: اون چوب فقط می تونست یه کار بکنه که کرد.

جیکی شپش: یعنی تو رو گنجیشک کرد.

رویا: یعنی... یعنی... یعنی... (گریه اش می گیرد). نه... من نمی خوام گنجیشک باشم. می خوام آدم باشم. می خوام برم

مدرسه. میخوام برم پیش مامانم. می خوام...

جیکی شپش: آه!... دلت هم بخواد. مگه گنجیشک بودن چشه؟

رویا: چشه؟ چش نیست؟ یه موجود کوچیک مردنی که هر کی از راه می رسه با سنگ و لنگه کفش می زنه تو سرش.

جیکی پری: هر کسی این کار رو نمی کنه فقط آدم های بد این کار رو می کنن.

رویا: خوب یا بد به من مربوط نیست. من رو بر گردونید پیش مامانم... (گریه می کند)

جیکی شیپیش: اه سرمون رو برد. (رویا بلند تر از قبل گریه می کند.) تا کر نشدیم بهتره ببریمش پیش ننه جیکی.

جیکی پری: ولی اون گفت که کاری از دستش بر نمیداد. اون تا وقتی که تنبیه نشده همینطوری می مونه.

جیکی شیپیش: پس حالا حالاها مهمون مایی.

رویا: (با گریه) سردمه!!

جیکی پری: بلند شو بریم رو دودکش خونتون بلکه یه خورده گرم شی.

رویا: من برم رو دودکش!!! دودی میشم. حالم به هم میخوره. سیاه میشم. تازه اگه دودی بشم اونوقته که مریم دماغ سوخته

اسمم رو میذاره رویا دودی یا شایدهم رویا سوخته... خب حق هم داره... آخه یه دختر سیاه سوخته کی دیده؟...اون وقت

دلتن خنک میشه؟؟؟...نه من نمیام.

جیکی پری: چاره ای نیست تو زدی خونمونو خراب کردی فعلا هم تا خونه ی جدید رو بسازیم تنها جایی که برامون هست

همونجاست... حالا دیگه گریه نکن.

رویا: پس فعلا برید خونتون رو بسازید هر وقت ساختید خبرم کنید.

جیکی پری: باشه تو فقط آرام باش.

جیکی شیپیش: چی چی رو باشه.

جیکی پری: هیس! مگه نمی بینی حالش خوب نیست.

جیکی شیپیش: به من چه؟

(با بغض بلند می شود که برود.)

جیکی پری: کجا؟؟

رویا: میرم یه چیزی بخورم.

جیکی شیپیش: هه! هه! ببینم چشات نمی بینه.

جیکی پری: این همه غذا...

رویا: شما به این خورده نون ها میگید غذا؟

جیکی شیپیش: نکنه جایی گندم سراغ داری؟

رویا: گندم چیه (در حال رفتن) یه چلو کبابی سر کوجه مونه میرم اونجا.

جیکی پری: صبر کن نرو. ممکنه بزننت.

جیکی شیپیش: هم بی ادبه هم از خود راضی... غذای به این خوبی (شروع به خوردن می کند).

جیکی پری: خب اون عادت به این چیزا نداره. (او هم شروع به خوردن می کند) می دونی شیپیش! خیلی وقته دلم لک زده واسه یه خورده دونه ی گندم یا ارزن.

جیکی شیپیش: به قول شاعر گنجشک در خواب بیند گندم دانه گهی قطره قطره جمع کند وانگهی هر که برفش بیش بامش بیشتر. چی گفتم من؟

(در این لحظه رویا در حالی که جایی از بدنش باند پیچی است و به سویش دمپایی و چوب پرتاب می کنند وسط صحنه می افتد و شروع به گریه می کند)

جیکی پری: ها چت شد؟...زدنت؟

جیکی شیپیش: هه هه هه! خوبت شد. تا تو باشی دیگه گنجشک ها رو اینجوری نزن. ببین باله رو چه کار کردی.

رویا: (با بغض) بهم چلو کباب ندادن. (جیکی ها می زنند زیر خنده) چرا می خندید؟

جیکی پری: بلند شو بلند شو تو هم بیا کمک، بلکه بتونیم زودتر آشیانمون رو بسازیم. برای غذات هم یه فکری می کنیم.

رویا: بگید بنا بسازه.

جیکی پری: ما اینجا همه ی کارهامون رو خودمون می کنیم. (جیکی شیپیش می نشیند) تو چرا نشستی.

جیکی شیپیش: اون خونمون رو خراب کرده، خودش هم باید بسازدش.

رویا: ولی من سردمه.

جیکی شیپیش: نج. مثل اینکه تو با زبون گنجشکی حرف حالیت نمیشه. (بالای سر رویا رفته با فریاد) پاشو خونمون رو مثل روز اول بساز.

رویا: وای خدا جون! (از ترس از حال می رود).

جیکی پری: تو چه کار کردی؟

جیکی شیپیش: کی؟... من... من کاری نکردم.

جیکی پری: رویا... رویا... رویا...

جیکی شیپیش: مرد؟؟

جیکی پری: تو اون رو کشتی...بی احساس بد...

جیکی شیپیش: ولی...من...من...

(رویا تکانی می خورد.)

جیکی پری: نگاش کن داره تکنون می خوره...تکنون می خوره...رویا...رویا...

رویا: هان؟

جیکی شیپیش: این که نمرده.

رویا: آی مامان جون...وای...آی مامانی...وای....

جیکی پری: فکر کنم زنده س.

جیکی شیپیش: غیب گفתי!!

رویا: مامان جونم من رو از دست این ها نجات بده...آی...وای...

جیکی شیپیش: هه هه هه! تازه داره میشه مثل ما...

جیکی پری: پاشو یه کاری بکن.

جیکی شیپیش: لازم نیست بین اخلاقی به خودم رفته. بیخودی داره شلوغش می کنه.

رویا: آی...وای...

جیکی پری: آخی عزیزم...ترسیده

جیکی شیپیش: من موندم تو چرا برای من این کارها رو نمی کنی.

رویا: طفلکی دیگه براش جونی نمونده. من میگم نون خشک که نمی خوره برو از تو باغچه یه چیزی براش گیر بیار.

جیکی شیپیش: به من چه.

جیکی پری: خواهش می کنم.

جیکی شیپیش: ای بابا...اینجا همه ش الکیه.

جیکی پری: تو رو خدا

جیکی شیپیش: خودت رو لوس نکن.

جیکی پری: برو دیگه.

جیکی شیپیش: باشه ولی یادت باشه فقط به خاطر تو! (به سوی باغچه می رود).

جیکی پری: تو خوبی؟

رویا: گرسنمه ، سردمه . ازبس کتک خوردم بدنم درد می کنه ترسیدم دارم میمیرم وای ...

جیکی پری: این همه درد داری؟

جیکی شیپیش: بیا بین چی شکار کردم.

جیکی پری: یه کرم!

رویا: وای ماما! کمک!

جیکی شیپیش: نگاش کن بین چه ذوق زده شده؟

جیکی پری: همه ش گوشته. بدون استخون. فکر کنم از چلو کباب هم خوشمزه تر باشه بیا بگیر ...

رویا: وای ماما (غش می کند)

جیکی شیپیش: این که بازم سقط شد.

جیکی پری: یعنی مرد؟

جیکی شیپیش: آره دیگه .

جیکی پری: رویا رویا رویا

جیکی شیپیش: فکر کنم از خوشحالی زیاد ذوق مرگ شد میبینی عمر آدمها رو، به قول شاعر بادی وزید و گلی پر پر شد ...

جیکی پری: تو چطور می تونی انقد بی احساس باشی.

جیکی شیپیش: خب می گی چه کار کنم نمی تونم که براش پرام رو سیاه کنم .

(رویا تکانی می خورد)

جیکی پری: نگاه کن ... اون زنده س زنده س

جیکی شیپیش: چه ذوقی هم میکنه طفلی (با تمسخر) آره زنده س ... زنده س ...

رویا: آی مامانی ... اینا میخوان به بچه ت کرم بدن وای

جیکی پری: یعنی تو کرم دوست نداری ؟

جیکی شیپیش: دلش هم بخواد .

رویا: بابا جون من قورمه سبزی می خوام .

جیکی شیپیش: خیلی خب بلند شو برو خونه همسایه اونجا دارن میپزن .

رویا: میرم چی فکر کردی؟ (بلند می شود از صحنه بیرون می رود) سر من داد می میزنه (هنوز پایش را بیرون نگذاشته که تعدادی چوب و دمپایی به طرفش پرتاب می شود او برمی گردد) .

جیکی شیپیش: ها چی شده ؟

رویا: دیدید که .

جیکی پری: بیا ... بیا تو جمع ما بیا بریم خونمون رو بسازیم .

رویا: وای من سردمه .

جیکی پری: تا خونه ساخته نشه تو هم گرمتم نمیشه .

(موسیقی صحنه را پر می کند جیکی ها شروع به ساخت وساز آشیانه شان می کنند مدام تکه های کاه و چوب آورده روی سکوی بلند انتهای صحنه قرار می دهند. رویا ابتدا گوشه ای نشسته و به اصطلاح قهر است وی در حال لرزیدن پاهایش را داخل شکم خود جمع کرده، جیکی پری کم کم دستان او را می گیرد و وی را وارد جمع خود می کند ولی هر بار که رویا برای آوردن کاه از صحنه خارج می شود در حالی که قسمتی دیگر از بدنش باند پیچی شده به صحنه باز می گردد معلوم است که کتک خورده گاهی دمپایی ای هم پشت سر او به داخل صحنه پرتاب می شود. در حین کار رویا مدام عطسه یا سرفه می کند. کم کم همراه دیگر گنجشکها به زمین آمده مانند بقیه در ابتدا به اکراه و بعد مثل بقیه نان خشک می خورد . در حین کار جیکی شیپیش را داخل حوض می اندازند و در فضایی شاد مجبورش می کنند حمام کند . کم کم تمام بدن رویا باند پیچی می شود و هر بار خسته تر و رنجور تر از قبل ادامه می دهد. با این همه فضای صحنه شاد است. در نهایت آشیانه کامل می شود و همه دورش جمع می شوند. شادی می کنند) .

جیکی ها : هورا !!!

جیکی پری: بالاخره تموم شد .

جیکی شیپیش: چقد هم قشنگ شد .

جیکی پری: من می گم ما باید جشن بگیریم .

(ناگهان رویا می افتد)

جیکی شیپیش: ا این که باز مرد .

جیکی پری: رویا رویا چت شد ؟ (رویا عطسه می کند) ای وای زنده س . (رویا باز هم عطسه ای می کند) فکر کنم مریض شده .

جیکی شیپیش: باور نکن . همه ش الکیه .

جیکی پری: نه شیپیش ! اون تو عمرش انقد کار نکرده ... انقد هم کتک نخورده .

جیکی شیپیش: حقشه !

جیکی پری: تو فکر می کنی به اندازه ی کافی تنبیه شده باشه . (شپش جواب نمی دهد) شیپیش ! انقد بی رحم نباش . اون خیلی سختی کشیده از وقتی هم که با ما بوده جز نون خشک و سرما که چیزی ندیده (جواب نمی دهد) شیپیش !

جیکی شیپیش: حالا میگی من چکار کنم ؟

جیکی پری: اون الان مریضه ...

جیکی شیپیش: از کجا براش دکتر بسازم .

جیکی پری: ما باید سعی کنیم تا اون برگرده .

جیکی شیپیش: ما باید سعی کنیم تا خودمون مریض نشیم . اون هم محکومه تا آخر عمرش یه گنجشک بمونه .

جیکی پری: ولی اون به مراقبت مادرش احتیاج داره . اون اگه برگرده خوب میشه .

جیکی شیپیش: متاسفم جیکی پری ... در این مورد کاری از دست من ساخته نیست .

جیکی پری: ولی ما باید سعی خودمون رو بکنیم .

جیکی شیپیش: من دیگه نمی تونم تا پیش ننه جیکی پرواز کنم .

جیکی پری: لازم نیست ... کاری از دست اون بر نیامد .

جیکی شیپیش: پس چه کار باید کرد .

جیکی پری: من فکر می کنم که خدا ... اون می تونم کمکمون کنه .

جیکی شیپیش: قربون پر و بالت من تموم بدنم درد می کنه تا پیش خدا رو که دیگه اصلا نمی تونم پرواز کنم .

جیکی پری: لازم نیست تا اونجا پرواز کنیم... از همینجا دعا می کنیم.

جیکی شیپیش: چه کار کنیم؟

جیکی پری: دعا کنیم... ازش می خوایم به رویا کمک کنه تا به حالت اول برگرده. حتما اون هم به حرف های ما گوش میده.

جیکی شیپیش: از کجا معلوم.

جیکی پری: بیا شیپیش... بیا..

جیکی شیپیش: ای کاش یکی هم واسه ما اینطوری می مرد.

(جیکی پری زانو می زند. حالت دعا می گیرد. زیر لب دعا می خواند. موسیقی آرامی نواخته می شود. شیپیش ابتدا مردد است ولی بعد به جیکی پری می پیوندد. نور از حالت تخت به صورت موضعی روی جیکی ها بدل می شود. لحظه ای بعد نور دوباره تخت می شود. رویا مثل اول شده.)

رویا: من... من... دوباره مثل اولم شدم...خدایا شکرت...من آدم شدم...من آدم شدم...خدایا شکر... من آدم شدم... ازتون ممنونم پرنده ها... من آدم شدم...مامان...مامان...مامان...

(به سوی جیکی ها می رود. گنجشک ها می ترسند رویا دستان آنها را می گیرد و به وسط صحنه می آورد. موسیقی شادی نواخته می شود. با جیکی ها بازی می کند. جیکی ها ابتدا تردید دارند ولی بعد آنها هم با رویا گرد صحنه می چرخند. رویا از صحنه خارج می شود.)

جیکی شیپیش: قاطی کرده؟

جیکی پری: نه... اون تازه یه دختر خوب شده.

(رویا با دو کاسه به صحنه برمی گردد و به سوی گنجشک ها می رود.)

جیکی پری: خدایا باورم نمی شه... گندم...

جیکی شیپیش: گندم!!!

(رویا کاسه ی گندم را به جیکی ها می دهد. نور می رود.)

کوروش نیک پیام

09132701957